اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

البته امشب خب شب اربعين است، به همين حسب تقويمی که در ايران ما متعارف است و عظم الله اجورنا و اجورکم به اين مصيبت بزرگ و انشاءالله خداوند انشاءالله انتقام حقيقی توسط حضرت بقية الله خواهند گرفت، ديگر ببينيم توفيقی بشود در شب­های آينده هم يک کمی سريع­تر بحث­ها را انجام بدهيم البته بحث يک مقدار طول کشيد، دلم نمی­­خواست اين قدر طول بکشد ليکن ديگر چاره­ای نبود بحث اساساً بر محور اين کتاب­های بود که داشت و در رجال حالا فعلاً فقط رجال قبل از شيخ و نجاشی نوشته شده و عدد آن را به تعبيری به صد و خرده­ای يا بعضی­ها با شماره 117، 118 رسانده ­اند عرض کردم شنيدم بعضی­ها حتی نوشتند در اين موضوع و اين يکی دوتا کتاب معاصر هم انصافاً زحمت کشيده البته معلوم است اين­ کارهای را که من ديدم معاصرين عمده کار را از مرحوم آقای آقابزرگ گرفتند و آقابزرگ در مصفی المقال با اين­­که اين مطالب را دارد اما اين قسمت­ها را اين­ها بيشتر از کتاب ايشان جلد ده گرفتند، عرض کرديم مرحوم حاج شيخ آقابزرگ در جلد ده تحت عنوان رجال مقدار زيادی از کتب را آورده حالا چه قبل از شيخ و چه بعد از شيخ و در اثناء مجلدات هم اگر اسمائی دارند باز جداگانه هم آن­ها را آورده فرض کنيم مثلاً نوادر الحکمه يک بخش رجالش به نام مناقب الرجال است يک بار ايشان به عنوان رجال نوادر الحکمه يا رجال محمد ابن احمد آوردند يکبار هم تحت عنوان مناقب الرجال در حرف ميم و عمده اين ارقامی که پيدا شده در حقيقت منشأ نام بردن ايشان است يعنی اساس اين کار در زمان ما اولين بار توسط مرحوم آقای حاج شيخ آقابزرگ انجام گرفت و بعض مطالب ديگر را هم توضيح می­دهيم که توسط افراد انجام می­گيرد، اين کار توسط ايشان اول انجام گرفت و خود محور بحث ما روی اين بحث به لحاظ خود فن نيست به لحاظ خود جهت تاريخی بحث نيست ما اصولاً از دو محور وارد شديم يکی حرف مرحوم آقای خويي که فرمودند کتب رجالی قبل از شيخ و نجاشی موجود بوده و اين­ها اعتماد کردند و برای اين دو کتاب­ها يکی هم حرف مرحوم شيخ طوسی در عده که دليل بر اين­که اصحاب ما وارد بحث خبر واحد شدند صنفوا کتب در رجال و ميزوا ثقات و غير ثقات را، ما به اين مناسبت و لذا محور بحث ما فقط عنوان تاريخی دو کتب قبل از شيخ نيست عنوان کتبی که قبل از شيخ بوده و تأثيرگذار در شيخ و نجاشی عمده اين است که آيا واقعاً شيخ و نجاشی از اين کتب استفاده کردند يا نکردند؟ و معلوم شد معظم عناوينی که تا حالا نگاه کرديم يا وجود خارجی ندارند يا عنوانشان اصلاً ثابت نيست مشکلات فنی که سابقاً عرض شد يک بحث کوچکی ماند راجع به البته من خيال کردم تمام شده بحث اخيراً چون يک فکری به ذهن من رسيده راجع به کتاب رجال برقی و طبقات برقی اگر اين امشب اين دوتا بحثی را که داريم تمام شد زود سعی می­خواهيم بکنيم زود تمام بشود انشاءالله آن قسمت را در شايد امشب و الا می­خورد به جلسه بعدی انشاءالله تعالی

س: تکميله رجال برقی يعنی

ج: تکميله بشود، چون ما متعرض شديم که مرحوم نجاشی دو عنوان کتاب برايش يکی طبقات يکی رجال بعضی­ها طبقات الرجال بعضی­ها هم يکی و اخيراً يک معنايي به ذهن من خطور کرده که شايد طبقات همين کتابی باشه که به اسم رجال برقی فعلاً معروف به اسم طبقات هم چاپ شده و ليکن رجال که مرحوم نجاشی دارد شيخ هم ندارد کتاب عنوان رجال در حقيقت يک نوع فهرست است اصلاً اين يک مطلبی چون جديد است که اصلاً مراد از رجال يک نوع فهرست بوده که اگر اين درست بشود شايد يکی از عواملی که منشأ شده کتاب فهرست ابن بوته را نجاشی بگويد اغلاط دارد، شايد اين باشد البته مرحوم نجاشی نقل می­کند از فهرست ابن بوته، چون فهرست ابن بوته مقدار زيادی نقل­هايش از برقی است اصلاً احتمال می­دهم يعنی اين تازگی برايم پيدا شده ديگر حالا احتمال می­دهم که اين رجال ايشان اين طوری بوده يعنی افرادی را که از آن­ها روايت کرده بعد گفته فلان و فلان اروی عنه، کتبه فلان وفلان اين مطلب رفته در فهرست ابن بوته و در فهرست ابن الوليد شايد در حدود ده دوازده­تا عنوان،

30: 5

که رجال نجاشی از اول آمدند جلو ده دوازده عنوان از رجال ابن، فهرست ابن وليد نقل می­کند در هيچ کدام از آن­ها اسم برقی نيست اما آنچه که از ابن بوته نقل می­کند در معظمش اسم برقی هست، احتمال می­دهم احتمال می­دهم مرحوم برقی فهرستی که زير بنا کار فهرست ابن بوته قرار گرفته در حقيقت همين رجال ايشان است حالا توضيحش و نکاتی که به ذهن ما سبب اين احتمال شد بعد عرض می­کنم انشاءالله اين حالا اين موضوع را اجمالاً عرض کردم که احتمالاً برقی دو کتاب دارد يکی همانی است که ما اصطلاحاً امروز بهش فهرست می­گوييم يکی همانی است که رجال يکی هم همين طبقات ايشان باشد به حسب نوشته نجاشی شيخ ندارد اين مطلب را به حسب نوشته نجاشی اين احتمال وارد است توضيحات اين احتمال را انشاءالله عرض می­کنم فيمابعد بيان می­کنم اين راجع به يک قسمت بحث.

اما افرادی را که الآن می­خواهيم نام ببريم همين قرن سوم محمد ابن فلان ابن فلان خراش به اسم خراش، بيارين شما در قرن سوم،

س: بلی در قرن سوم، بلی مروزی بغدادی،

ج: مروزی،

س: عبدالرحمن بن يوسف بن سعيد خراش متوفای 283

ج: ايشان از شخصی به اين نام اسم می­برد که ايشان به اصطلاح کتابی در رجال دارد، بحثی که امشب هست اول راجع به اين خراش جزو کتبی است که در رجال در شيعه وجود داشته، قبل از به اصطلاح نجاشی شخصی به نام عبدالرحمن ابن يوسف به قول ايشان خراش حالا ايشان اسمش را گذاشته خراش، بفرماييد،

س: بلی فرمودند که مروزی بغدادی کتابش به نام الجرح و التعديل به نقل از شذرات الذهب ابن عماد حنبلی جلد 2، صفحه 184 ايشان گفته است تهرانی در ذريعه جلد ده اين کتاب را به عنوان رجال ابن خراش و نيز به عنوان رجال عبدالرحمن باز در جلد ده و نيز در مستدرکات ذريعه صفحه 252، به عنوان الجبر و التعديل فهرست نموده است،

ج: عرض کردم من اول بحث اين توضيح را عرض کردم منشأ يک مقدار مشکلاتی که ما الآن در اين قسمت داريم در حقيقت اساسش مرحوم حاج آقابزرگ است رحمت­الله عليه و هم در مصفی المقال ايشان مشکلات دارد باز در مصفی المقال به نظرم اوائل نوشتند مشکلاتش يک کمی کمتر است اما در ذريعه جلد ده اسم کتاب­ها را ايشان برد، هست موجود است راست است،

س: رجال ابن خراش در جلد ده صفحه 84 فرمودند رجال ابن خراش با شماره مستقيم 154 هو الحافظ ابومحمد عبدالرحمن بن يوسف بن سعيد بن خراش المروزی البغدادی متوفای 283

ج: البته ايشان مأخذ شناسی بن ­اش را برداشته کرده خراش، بن خراش دارد ايشان کرده نه بن خراش، خيلی خوب

س: بلی بن ­اش را انداخته،

ج: بن­اش را انداخته بلی حالا بلی اين­جا

س: ولی ابن خراش،

ج: بلی

س: بازهم آقابزرگ فرموده که ايشان نياورده ترجمه فی تذکيرة المفاد جلد دو، صفحه 254 و فی الشذرات حکی عن ابن ناصرالدين انه رافضی و ان له کتاب الجرح و التعديل البته اين کتاب الجرح و التعديل،

ج: البته اين کتاب الجرح و التعديل به نظرم يک خطايي درش رخ داده حالا اين علی رضا بيايد عرض کنم که اولاً راجع به اين شخص اصلاً يک مشکل اساسی کار اين است اصلاً اين شخص اولاً شيعه است اصلاً،

س: اين اول الکلام است

ج: اول الکلام چون در کتب اهل سنت در بعضی نوشته کان رافضيا، يک

55: 9

عبدالرحمن ابن يوسف المروزی به اصطلاح يکی اين­­که اصلاً ايشان شيعه است يا نه؟ و اصلاً آيا ايشان اصلاً کتاب دارد يا نه؟ اصلاً مطلب روشن بشود اصلاً کتابی دارد که حالا اسمش جرح و تعديل است يا اصلاً کتاب ندار؟

س: خصوصاً به اين­که ذهبی و ابن عماد می­گويند رافضی که شيعه نمی­شود بايد ديد که درست گفته يا نادرست؟

ج: ببينيد اين يک مشکل اساسی کار اين بوده که اين ها توجه نکردند عرض کردم بحثی را که من مطرح کردم غير بحثی است که آقايون بحثی را که ما مطرح کرديم کتابی باشد در رجال قبل از شيخ و نجاشی که شيخ و نجاشی ازش گرفتند چون آقای خويي اين طور می­­گويند حرف سر اين است اشکال ديگر اين است که شيخ طوسی در عده دارد که علمای شيعه صنفوا در توثيق و تجريح ما دنبال اين قسمت هستيم اين اگر اسم کتاب در مصادر شيعه نيامده اين چطور اعتمد عليه الشيخ آنچه که ايشا نقل کرده از شذرات ابن عماد حنبلی است يعنی نه نجاشی دارد نه شيخ دارد و نه جای ديگر از شيعه دارد بر می­گرده به اهل سنت خب اين اگر اين طور باشد چطور تأثيرگذار در کلام شيخ و نجاشی بشود، اصلاً تأثير اين در کلام شيخ و نجاشی چه است؟ کتاب تاريخ بغداد را بياريد تاريخ بغداد،

س: می­خواهيد شذرات را هم بخوانيم

ج: نه بگذار اول تاريخ بغداد

س: تاريخ بغداد

ج: تاريخ بغداد عنوان عبدالرحمن ابن يوسف مروزی المعروف بابومحمد الحافظ اصلاً عنوانش ابومحمد الحافظ است ايشان اصلاً اولاً ايشان از شيعه است يا نه؟ حالا اولاً اين قسمتی که آقايان گفتند که خب به درد نمی­خورد، چون نه شيخ اسمش را آورده نه نجاشی اسمش را آورده پس احتمال اين­که اين کتاب کتاب جرح و تعديل منشأ به اصطلاح اعتماد شيخ يا نجاشی باشد اين ­که ضعيف است اين­که واضح است،

س: پس تأثير روی آن­ها نيست

ج: قطعاً رو آن­ها نيست اسمش را نبردند،

س: معروف بالحافظ

ج: ابی­محمد الحافظ نه عبدالرحمن ابن يوسف را بيار

س: عبدالرحمن بن يوسف بن سعيد،

ج: عبدالرحمن بن يوسف بن سعيد المروزی، ديگر تاريخ بغداد هست حالا احتياج به آن ندارد، بعد هم عبارت شذرات را اگر خواستيد بخوانيد بخوانيد،

س: بلی جلد ده تاريخ بغداد جلد ده صفحه 278 شماره 5398، عبدالرحمن ابن يوسف ابن سعيد ابن خراش ابومحمد ابن الحافظ مروزی الاصل سمع نصر ابن علی جهضنی و احمد ابن ابراهيم دولقی،

ج: اصلاً ببينيد در مشايخ ايشان يک نفر شيعه است که حالا ايشان از شيعه باشد

س: سابقاً پيدا می­شود در مشايخش

ج: فقط ابن عقده که آن­هم زيدی است چون هم سنی­ها ازش نقل کرده هم شيعه­ها و هم زيدی­ها به استثنای ابن عقده همه مشايخ اهل سنت اند،

س: و احمد ابن ابراهيم دولقی و علی ابن خشعمی المروزی و عبدالرحمن ابن بشر ابن حکم

ج: الی آخره حالا من ديگر می­خواهم معطل نکنم رد بشويم بعد از مشايخ ايشان

س: بلی و کان احد الرحالين فی الحديث الی الامثال، بالعراق و الشام و مصر و خراسان، من يوصف بالحفظ و المعرفة روی عنها ابوالعباس ابن عقده و محمد ابن محمد ابن داود الکرجی و ابوسهل ابن

ج: الی آخره هم مشايخ اهل سنت اند هم شاگردها، حالا چطور اين را جزو شيعه نوشتند من متحيرم واقعاً خيلی خوب بفرماييد حالا الی آخره

س: چندتا خبر ازش آورده خبرها را که نمی­خواهيد بخوانيم

ج: نه، بعد چه می­گويد؟

س: بلی فقط بلی می­گويد قال ابن عدی سمعت، چندتا خبر آروده که رد می­شويم، بعدش می­گويد قال ابن عدی، سمعت عبدالملک ابن محمد ابونعيم يثنی علی ابن الخراش هذا و قال ما رأيت احفظ منه لايذکر له شئ من الشيوخ و الابواب الا مرّ فيه بعد می­گويد حدثنی علی ابن محمد ابن نصر دينوری قال سمعت

ج: دينَور، اطراف همدان خب

س: قال سمعت حمزة ابن يوسف سهمی، يقول سئلت اباذرعه محمد ابن يوسف جرجانی عن عبدالرحمن ابن خراج فقال کان خرج مساليب الشيخين

ج: کان رافضياً

س: کان رافضياً،

ج: اين رافضی معلوم شد، چون کتاب در مساليب ابوبکر و عمر نوشته

س: گفتند رافضی

ج: گفتند رافضی

س:

7: 15

فی جعفر ابن سليمان ابن بکر

ج: ای! وباع

س: ليس له ترجمه فی کتبنا لکن عندما

14: 15

عن شتم الشيخين يقول اما البعد فما شئت و اما الشتم فلا،

27: 15

ج: لاحظ اصولاً، اين حالا تفصيلش را بگذاريد چون می­ترسم بحث­­، تا سال­های 180، 170 نقل مساليب شيخين خيلی مهم نبود بعد مهم شد،

س: نه گفت، اما البعد فلا

ج: می­دانم اصلاً نقلش هم اشکال نداشت حالا يک شرحی دارد نقل مساليب شيخين تا آن زمان، زمان بنی اميه هم مشکل نبود بنی عباس هم تا حدود زمان هارون يک دفعه مشکل شد و الا تأليفات دارند در شيخين زياد هستند از خود بزرگان اهل سنت مطالب يکش هم همين آقا، آن وقت رافضی، واضح است کسی که اهل سنت است رافض يعنی سب شيخين ديگر کاملاً واضح است يعنی کاملاً هيچ اتهامی اين­ها خيال کردند اگر گفتند رافضی يعنی چون رافضی اخص از شيعی است چون اين طور خيال شيعی رافضی خيال کردند حالا رافضی است فکان شيعياً اصلاً هيچ ربطی به تشيع ندارد ايشان، هيچ ربطی به عالمی، حالا در شذرات بياريد آقا، شذرات

س: شذرات جلد 2 صفحه 184

س: بلی دقيقاً همين را من دارم، دار فيها التراث چاپ دار فيها التراث، بعد

ج: عبدالرحمن ابن يوسف،

س: برای احوال سنه 233 را 283 را می­گويد اين­جا ايشان بعد می­گويد و فيها ابومحمد عبدالرحمن ابن يوسف ابن خراش،

ج: خراش

س: مروزی ثم البغدادی الحافظ صاحب الجرح

ج: صاحب الجرح و التعديل اين خيال کرده صاحب کتاب جرح و تعديل، يعنی يکی از کسانی که خيلی سريع افتاد در مسأله جرح و تعديل ايشان است

س: صاحب به اين معنی به کار برده،

ج: واضح است حالا برايتان شواهدش را هم می­آورم، نه اين­که، مرحوم حاج شيخ آقابزرگ

س: جواهر

ج: مرحوم حاج شيخ آقابزرگ خيال کرده صاحب يعنی صاحب کتاب، اصلاً روشن شد منشأ اشتباه در کلمه شيعه بودن اين رافضی که اين­ها نوشتند که آن­هم واضح است خرج مساليب الشيخين واضح است علتش چه است؟ و اما مسأله به اصطلاح کتاب صاحب الجرح و التعديل بخوانيد بعد،

س: بعد اين فصلش عبارت­های ذهبی است البته حالا به نقل ايشان می­خوانيم

س: بعد تذکيرة الحفاظ، بازهم بخوانيد

س: بلی بعدش يعنی در واقع شايد از ذهبی آن مطالب را نقل می­کند بعد می­گويد آن عبدی و ما رأيت احفظ منه،

ج: الی آخره

س: الی آخره و قال الذهبی فی المغنی اين­هم که هيچی می­گويد ابن الناصرالدين فی بديعة البيان

ج: همين همين­که کان رافضياً

س: بابن خراش الحالة الرذيله ذا رافضی جرحه فضيله فقال فی شرح ها هو عبدالرحمن ابن يوسف ابن سعيد ابن خراش ابومحمد کان حافظاً بارئاً من، حالين ظاهراً چاپ شده حالا نمی­دانم من الحالين، لکن لم ينفعه ما وعی هو رافضی شيخ

ج: شايد حالين يعنی علمين جرح و تعديل در اين دوتا

س: شيخ شين صنف کتاباً فی مساليب الشيخين قال الذهبی هذا والله الشيخ المفتر الذی ضل سعيه،

ج: اصلاً صحبت تشيعی مطرح نيست چون در مساليب شيخين نوشته، واضح است کاملاً واضح است حالا برای اين­که باز مطلب چون می­خواهيم يواش يواش جمع بکنيم کتاب کشف الظنون را بياريد عنوان الجرح و التعديل،

س: تذکيرة الحفاظ را نخوانم

ج: نه ديگر احتياج، کتاب کشف الظنون الجرح و التعديل اصلاً کشف الظنون را بياريد

س: کتاب به اين نام خيلی بوده، يکی از علل اشتباه هم همين بوده که فوری آدم ذهنش می­رود

ج: کتاب عبدالرحمن ابن ابی حاتم اسم جرح و تعديل است چاپ شده ديگر ده دوازده جلد است،

س: فوری ذهن آدم می­رود به کتاب

ج: جرح و تعديل، خود کشف الظنون می­گويد اهم کتاب در جرح و تعديل همين مال عبدالرحمن ابن ابی حاتم است، جرح و تعديل را بياريد اين يکی از خوبی­های کتاب انصافاً کشف الظنون تعريف علومش دقيق­تر از اينی است که در الذريعه آمده اين علوم را هم چون واقعاً کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون انصافاً هم علم را نامبرده هم کتاب­ها را از اين جهت خيلی قابل استفاده اند،

س: بلی

س: فعلاً هم مؤسسه فرقان چاپ جديد کرده ايران هنوز نيامده کويت نيامده؟

س: نشنيدم

س: مؤسسه فرقان کشف الظنون را اخيراً چاپ جديد کرده،

س: قبلاً

0: 30

س: همان کار لندن بلی

ج: فرقان همان

5: 20

يمانی

س: بلی ذکی يمانی

ج: بياريد آقا آن من خيال می­کردم در طب فقط چاپ می­کند،

س: نه نه فهرست کتاب خطی زياد دارند،

ج: ای!

س: بلی فهرست ابن نديم اين­ها را چاپ کرده

س: مقاصد اسلام دارند کار می­کنند، کتاب مقاصد اسلام

س: بلی مقادير الشريعه و التفسير و مخطوطات

س: و کار ديگر هم آثار سه کار می­­کند

ج: من خيال می­کردم در طب آثار طبی را چون من بعض کتاب­های طبی­شان را دارم من خيال می­کنم در طب دارد کار می­کند

س: حاج آقا خودش يک کتابی دارد در مسأله جزئيات منزل خديجه روش کار کرده،

ج: خود ذکی يمانی

س: ذکی

ج: بايد پير باشد خيلی عمرش بايد زياد باشد

س: دقيقاً بيشتر از نود سال است

ج: بلی بيشتر از نود سال است،

س: نقشه منزل حضرت خديجه و جاش الآن کجاست در نزديک باب مروه و اين­ها همه را شرح داده

س: خيلی دقيق وصف کرده خودش هم نمک به جای خاک گذاشته نمک کرده مسأله را نگهدارد

6: 21

ج: بخوانيد، ببين آقا عبارت جرح و تعديل را بخوانيد

س: بلی ايشان دوتا بحثی حالا مرتبط دارد، يکی صفحه 521 جلد يک است،

20: 21

الثقات و الضعفاء است، يکی هم صفحه 582 علم الجرح و التعديل

ج: همين علم الجرح و التعديل

س: بلی ايشان می­گويد که جلد يک صفحه 582 از اين چاپی که رايج است، همين چاپی

30: 21

هو علم يبحث فيه عن جرح الروات و تعديلهم

ج: اين نکته را نمی­دانم دقت می­کنيد، ايشان آمده اين را علم قرار داده در مقابل رجال، الآن جرح و تعديل داخل رجال است الآن جرح و تعديل داخل رجال است ايشان آمده با اين کارش می­­گويد نه علم يبحث فيه،

س:

50: 21

الا جزءاً من الرجال لايريد

ج: الآن آخر الکلام يقول هو غرضی انه من البداية لما يدخل حتی فی النهاية نشرح الکلام، بلی

س: بالفاظ مخصوصة و عن مراتب تلک الالفاظ و هذا العلم من فروع علم رجال الاحاديث و لم يذکره احد من اصحاب الموضوعات مع انه فرع عظيم و الکلام فی الرجال جرحاً و تعديلاً ثابت عن رسول­الله صلی الله عليه و آله و سلم، ثم عن کثير من الصحابة و التابعين فمن بعدهم و جوز ذلک

ج: و جَوز

س: جَوز ذلک تورعاً و صوناً للشريعه لاطعنا فی الناس

ج: جُوز اين که غيب آخر می­گويند غيبت اين مثلاً فلان می­خواهد بگويد نه اشکال جزو مستثنيات غيبت است به قول آقايون بفرماييد،

س: و کما جاز الجرح فی الشهود جاز فی الروات و التثبت فی امر الدين اولی من التثبت فی

55: 22

و الاموال

ج: حالا يک بحث اين­­که جرح در شهود عين جرح روات است يا نه؟ اين دوتا دوتا مقام است فعلاً نمی­خواهم وارد اين قسمت بشوم ايشان می­گويد جرحش مثل هم اند، مثل هم در استثنای از غيبت و الا با همديگر فرق دارند، حالا باشد اين وارد بحث نمی­خواهم من می­خواهم مطلب گفته بشود بعد آن جمع بندی نهايي را عرض کنم،

س: و اول من عنی بذلک من الائمه

ج: من عُنِی بذلک

س: من عُنی بذلک اين­­جا عَنی چاپ کرده، عُنی بذلک من الائمه الحفاظ شعبة ابن الحجاج ثم تبعه

ج: اول من بحث فتش عن الرجال بالعراق شعبه، اميرالمؤمنين فی الحديث 160، 161 وفاتش است زمان موسی ابن جعفر لذا ما عرض کرديم ابتدای رجال فعلی از زمان همين شبعه است يعنی از سال­های صد و چهل مثلاً زمان امام صادق شروع کرده البته شعبه در بصره بوده انصافاً هم قوی است اما تندی هم دارد حالا وارد شعبه بالخصوص چون خيلی به ما مربوط نيست نمی­شويم انشاءالله جداگانه بايد بحث بفرماييد

س: بلی

ج: اين اگر تاريخ می­زد يعنی از نيمه قرن دوم يعنی از سال­های 140، 150 اين اولين سال­های است که اهل سنت شروع کردند به بحث­های جرح و تعديل حالا من يک توضيحی عرض می­کنم يعنی در حقيقت بحث صغری حجيت خبر عدل چون وقتی که صحبت کردند حجيت اولاً در قرن اول تا قرن دوم ايشان توضيح ندادند ما مفصل بيان کرديم خبر اگر مطرح می­شد رجالی بررسی نمی­شد خبر را بيشتر به زاويه آن فقيهی که نقل کرده نگاه می­کردند يعنی خبر را در قرن اول و دوم از زاويه فقاهت نگاه می­کردند، از همين زمان شعبه که شروع شد اين زمان که شروع شد تدريجاً مباحث اصولی هم به عنوان کبری شروع شد حجيت خبر عدل اين هم تشخيص عادل شد اين­ها قرن سوم باهم نتيجه داد علم رجال کبری در اصول بود صغری در علم رجال آمد، نتيجه­اش اين شد که در قرن سوم به بعد مثل کتاب مسند احمد و بعد منتهی شد به کتاب صحيح بخاری، آمدند احاديث را دسته بندی کردند بحث صحيح را مطرح کردند که به اصطلاح همين اصطلاح معروف­شان البته اين قيدش يک کم محل کلام است بين­شان کل خبر يرويه عدل ضابط عن مثله الی آخر الاسناد من غير شذوذ و لا علة اين را تعريف حديث صحيح گرفتند حالا آن کلمه شذوذ را يک شرح ديگر داديم جاش اين­جا نيست اين تعريف را صغراش را در رجال آوردند کبراش را در اصول آوردند، اولين کتاب­های اصولی هم عرض کردم مال شيبانی است صد و هشتاد و هشت است ليکن اولين کتاب اصولی که الآن به ما رسيده مال همين رساله شافعی است که الآن موجود است و اين کتاب اولين کتابی بود که حديث مرسل را ساقط کرد لذا احناف چون ابوحنيفه به خبر مرسل عمل می­­کند معتقد اند علمای اسلام تا سال دويست به خبر مرسل عمل می­کردند شافعی اول من منع منه، و الا قبل از شافعی عمل می­کرد اين­ها را شرح­هايش را مفصل داديم يواش يواش خبر آمد از زاويه حکايت اين صحيح و حسن اين جوری شد اين زاويه حکايت که آمد تغيير پيدا شد اين مشکل دنيای اسلام اين­جا شروع شد در قرن دوم لاضرر را قبول کردند در موطأ مالک هم هست مالک امام مذهب است ديگر ايشان قبول دارد از پيغمبر نقل می­کند قال رسول­الله لاضرر ليکن به بخاری که رسيد در قرن سوم گفتند قبول نمی­شود آن راوی که ايشان اسم برده لم يدرک رسول­الله خبر مرسل است، اين دوتا زاويه است اين را آقايون بايد خيلی دقت کنند از اول، تا صد و پنجا از زاويه فقاهت نگاه کردند همين خبر لاضرر را يا قصه ثمرة ابن جندب را در کتب متعدد اهل سنت از امام باقر دارند، البته بدون است، در اين مصادری که نقل می­کنند ذيل لاضرر درش ندارد،

س: اين موطأ يعنی می­فرماييد به لحاظ شخصيت خود صاحب موطأ

ج: چون فقيه بزرگواری است قبول می­کردند تا آمد بحث مرسل و سند و اين­ها حکايت قبول نکردند و اين منشأ شد لاضرر را قبول نکنند رفع عن امتی را قبول نکنند فرض کنيم به اين­که المؤمنون عند شروطهم قبول نکنند، يعنی در قرن دوم قرن اول و قرن دوم که قرن فقهاء شد مقدار زيادی از فقه اسلامی چيده شد در قرن سوم به بعد که بحث خبر از زاويه حکايت شد خيلی از اين­ خبرها طرح شد، خبر المسلمون عند شروهم را ساقط کردند خبر رفع عن امتی را ساقط کردند خبر اين چي است؟ همين خبر لاضرر را ساقط کردند بعدها هم که آمدند درست کردند به خاطر اين­که جبر به شواهد و متابعات و از اين حرف­های که دارند مقارنات و از اين­ حرف­ها و الا خود خبر را قبول نکرند به لحاظ خبری قبول نکردند از آن ور هم خب واقعيت اين بود به قول سيوطی ربع فقه خمس فقه رو همين لاضرر است است اين مشکلاتی را که فقه اهل سنت دارند آن وقت در فقه ما حالا من الآن ديگر فرصت نيست توضيح دادم که وضع حديث ما و فقه ما چه جوری بود؟ اين قرن اول و دومی که اهل سنت بود آن وقت در سال دويست و خرده­ای همين طور که ايشان نوشته اولين جرح و تعديل اين زيربنای رجال شد انصافاً کال شعبه زيربنای رجال شد در قرن سوم که اين­ها آمدند ديگر اين تدريجاً خودش يک رشته­ای شد حالا من اين عبارت ايشان را بخوانيم تا من توضيحات را عرض بکنم بفرماييد،

س: شعبه 160 بود دقيقاً

ج: بلی عرض کردم من گاهی اوقات می­گفتم 161 نه دقيقاً 160 است، ايشان زمان موسی ابن جعفر است ديگر وفاتش، موطأ مالک وفاتش سال 167 است هفت سال بعد از ايشان الآن در موطأ مالک هست لاضرر و لاضرار هست الآن از مصادر مهم حديث کتاب الله و سنتی موطأ مالک است ما از آن قديم­تر نداريم اولين کتابی که حديث ثقلين را دارد موطأ مالک است ايشان هم اولين شخصی است کتاب الله و سنتی دارد اصلاً ايشان عترتی ندارد البته دارد عن جماعة بلغوا به الی النبی انه قال انی تارک فيکم الثقلين کتاب الله و سنتی، اسم صحاب را نمی­برد از باب اين تعديل صحابه به اصطلاح يک قاعده کلی چون مراسل صحابه را قبول می­کند از اين جهت بفرماييد،

س: احتمال ندارد در آن نسخه چاپی و نسخ مثلاً عترتی را سنتی کرده باشند مگر همه نسخ قديم

ج: گفتند مثلاً چه است؟ نصيبی نصيبی گفتند سنتی نبوده نصيبی بوده يعنی اميرالمؤمنين مراد، مراد علی ابن ابی طالب حالا آن بحث­ها نبود سنتی که سنتی است عرض کردم بعدها که حديث ثقلين در مثل مسند احمد و اينها از قرن سوم زياد آمد اولاً بخاری نياورده هيچ کدامش نياورده مسلم عترتی دارد اولين مصدر مهم صحيح که عترتی دارد قبل از مسلم هم در مسنداحمد اسانيد متعدد دارد همين الآن هم تازگی ديدم بعضی از اهل سنت جمع کردند حدود هشتاد، تا هشتاد و پنج درصد الآن عترتی دارد حدود پانزده تا بيست درصد سنتی دارد همين الآن هم عترتی عدداً مقدم بر سنتی همين الآن فقط يک مصدر دارد آن­هم کتاب مسند زيد انی تارک فيکم الثقلين کتاب الله و سنتی و عترتی اهل بيتی اين چهارتا آورده در مسند زيد اين چهارتا آمده کتاب الله و سنتی در آخر مسند زيد يک قسمتی از مسند زيد محل شبهه است که جزو مسند هست يا نه؟ در آن قسمت­ها آروده انی تارک فيکم الثقلين کتاب الله و سنتی و عترتی اهل بيتی ما ان تمسکتم بهما جمع نياورده باز مثنی آورده، اين عجيبش اين است ما ان تمسکتم بهما نشان می­دهد که ايشان کتاب الله و سنتی را يکی گرفته دقت بکنيد، آن وقت عترتی اهل بيتی را هم يکی گرفته که قابل است دوتا باشد، اين تنها جای که من روايت، علی رضا گفت در بعض از کتب معتزله هم آمده اين تعبير، تنها جايي که من در، هنوز پيدا نکردم در روايات پيدا نکردم تنها جايي که در روايات چهارتا را ديدم همين کتاب مسند زيد است که اگر اين مطلب باشد ما برای اولين بار گفتيم آن حرفی که مرحوم ملامحمدامين استرآبادی در فوائد المدنيه دارد که ايشان می­گويد بايد احکام را از کتاب و سنت به نقل اهل بيت گرفت، حتی سنت هم مستقيم نه به نقل اهل بيت گرفت اين خيلی شبيه همين متن زيديه است آخر تا حالا می­گفتند که ايشان مثلاً می­گويد ظواهر کتاب حجت نيست، آن عبارت فوائد که اصلاً ظواهر سنت هم حجت نيست هميشه در ذهن و لذا هم اشکال میکرد نائينی که چه فرقی بين فرض کن بين اوفوا بالعقود و بين المؤمنون عند شروطهم، المؤمنون عند شروطهم را شما با عمومش اخذ می­کنيد اوفوا العقود را اخذ نمی­کنيد يکی ظواهر کتاب است يکی ظواهر سنت عرض می­کنم که خود ملامحمدامين به ظواهر سنت هم اخذ نمی­کند مگر با بيان اهل بيت انصافاً هرچه فکر کرديم تنها مصدری که به درد کلام ملامحمدامين استرآبادی می­خواند اين متن اين اين روايت در کتاب مسند است جای ديگه هم هنوز به عنوان روايت پيدا نکرديم، شما هم انشاءالله در کويت تشريف برديد به عنوان چهارتا جای ديگر اين را پيدا نکرديم علی ای حال انشاءالله توضيحاتی در اين جهت بعد عرض می­کنم،

س: مشکلش چه است؟ زيد است؟ مسند زيد؟ فرموديد ذيلش

ج: ببينيد نه يک در خود مسند زيد آخرش بعضی از احاديث هست که در بعضی از نسخ هست بعضی­ها نيست ذيلش آورده ذيلش اين آخر مسند زيد،

س: فرموديد جزء ذيلش است

ج: حالا الآن يا نزديک ذيلش است يا جزء ذيلش يعنی جزء اواخر مسند زيد است آن اواخر مسند زيد اين حديث آن­جاست با اين متن جای ديگر هم من نديدم حتی آن تتبعی که من کردم نديدم، آقا بفرماييد اين تمام بشود چون بحث ما می­ترسم خيلی خارج بشويم بلی،

س: بلی ثم تبعه يحيي ابن سعيد

س: عبارت کشف الظنون

ج: کشف الظنون

س: بعد از اين­که شعبه را آورد شد ثم تبعه يحيي ابن سعيد قال الذهبی فی ميزان الاعتدال اول من جمع فی ذلک الامام يحيي ابن سعيدالقطان، فتکلم فيه بعده تلامذته، يحيي ابن معين و علی ابن المدينی

ج: اين علی ابن مدينی می­دانيد حتماً خيلی جليل القدر است ابن المدينی پيش آن­ها فوق، ليکن اين قدر ازش نقل می­کنند چون در محنه به قول خودشان قائل به خلق قرآن شده يعنی به خاطر اين اهل حديث جماعت حنبلی­ها چون قائل به قدم قرآن بودند در اين­جا موافق شد چون موافق شد يک مقدار پيش اهل حديث و الا از نظر جلالت شأن فوق العاده است علی ابن المدينی بفرماييد،

س: بلی و احمد ابن حنبل و عمرو ابن علی الغلاس و ابوخيثمه زهير و تلامذتهم کابی الذرعه ابی حاتم الحفاری و مسلم و ابی اسحاق جوزجانی و النسائی، منتهی اسم می­برد ديگر الی غير ذلک، اقول و من الکتب المنصف فيه کتاب الجرح و التعديل لابی­الحسن احمد ابن عبدالله العجلی الکوفی نظير الترابلس المغرب المتوفی سنين احدی و ستين،

ج: در مقابل ترابلس سوريه لبنان همين بلی،

س: المتوفی

س:

43: 34

ج: مغرب مال آفريقا

س: ليبيا است

ج: ليبی

س: ليبی بلی

ج: نه گفتم در مقابل اين­که در لبنان است عرض کردم ترابلس مغرب در مقابل ترابلس شام

س: المتوفی سنه احدی و ستين و مأتين و کتاب الجرح و التعديل للامام الحافظ ابومحمد عبدالرحمن ابن ابی حاتم

س: ببينيد اين سال به جای عبدالرحمن ابن يوسف، عبدالرحمن ابن ابی حاتم رازی را نوشته يعنی اصلاً چنين شخصی همچو شخصی با اين­که اين معروف است، جرح و تعديل است، همچو کتابی نداشته اصلاً اسم اين­ آقا را جزو مؤلفين جرح و تعديل نياورده دقت کرديد،

س: بلی بلی

ج: يک کسی را اسم برده که حدود بيست و دو سال قبل از او دويست و شصت و يک فوت کرده ايشان دويست و هشتاد و سه است بعد می­گويد للامام عبدالرحمن ابن ابی حاتم رازی همين که چاپ شد ديگر معروف است الکتاب المعروف بالجرح و التعديل بفرماييد،

س: بلی و هو کتاب الکبير اوله الحمدلله

ج: الی آخره

س: الی آخره بعد و الکامل لابن عدی و هو اکمل الکتب فيه، ما اصلاً اين را بحث کرديم برای کتاب جرح و تعديل ابن ابی حاتم را که تأييد

ج: بلی و اصلاً اسم اين آقا را که کتابی در جرح و تعديل دارد اسم اين کتاب را نمی­برد، عبدالرحمن ابن يوسف اين صاحب الجرح و التعديل مراد اين است که دارای مکتبی است در جرح و تعديل يعنی دارای مبانی علمی است در جرح و تعديل، عرض می­کنم اجمال اينی که ايشان نوشته علم يبحث فيه دقت بکنيد عبارتش را يکبار ديگر بخوانيد علم يبحث فيه، اول تعبيرش

س: علم يبحث

س: اصطلاح صاحب هم اخيراً هم به اين معنی رائج شده آن قديم بعيد است به اين معنی بوده ما الآن می­گوييم صاحب جواهر، آن وقت­ها

ج: بلی به اين

س: له کتاب فلان

ج: بلی

س: هو علم يبحث فيه عن جرح الروات و تعديلهم بالفاظ مخصوصه و عن مراتب تلک الالفاظ

ج: مراتب تلک الالفاظ و حالا اين چه است چرا اين؟ و ايشان دارد فرع علم رجال است ما اگر بخواهيم دقيقاً بررسی کنيم در حقيقت اين طور است جرح و تعديلی که الآن مجموعاً در معارف حوزوی ماست در حقيقت دو بحث است يک بحث کبروی است ايشان هردو را در جرح و تعديل گرفته بعد خيال کرده اين در رجال است اين نيست اشتباه کرده ايشان ببينيد، يک بحث اين بوده که اصلاً جرح يعنی چه؟ تعديل يعنی چه؟ جارح بايد يکی باشد دوتا باشد جرح بايد معلل باشد، بايد ببينيد بحث­های کبروی جرح، دو الفاظی که در جرح است الفاظی که در ببينيد بالفاظه و مراتب الفاظ، ثقه عين نمی­دانم فلان لابأس به، ارجو ان يکون لا، نوشتند ديگر اين­ها را

س: بين،

ج: ضعف بين عليه، ان ترکت حديثه، تمام اين الفاظ و مراتب الفاظ ضبط شده ليکن الآن عادتاً در مجموعه­ای که ما الآن داريم يک مقدار از اين­ها در کتب دراية الحديث آمده مثل همين درايه شهيدثانی ابن صلاح و کذا يک مقدار هم در کتب اصول آمده که مقدارش هم در کتاب مثل معالم آمده الفاظ جرح و تعديل پس بنابراين آنچه که ما داريم راجع به جرح و تعديل يک بحش کلی جرح و تعديل است بخش دوم جارح که باشد؟ جارح مقدم است مذکی مقدم است اين بحث­های که دارند معروف است ديگر بحث­­ها مطرح شده بحث دوم صغريات است، مثلاً درباره مفضل ابن عمر قال فيه فلان، قال فيه فلان، جرحه فلان عدله ذکاه فلان اين در رجال است اشتباهی که پيش آمده اين است ايشان اول آمده اين را يک علم مستقل قرار داده علم مستقل در کلياتش است در رجال ايشان می­گويد فرع علم رجال است در آن صغريات فرع علم رجال است البته الآن فرض کنيم مرحوم آقای ابطحی همين مقدمات را در مقدمه تهذيب المقال هم آورده ايشان الفاظ جرح و تعديل و کدام يکی آيا قبول می­شود نمی­شود ثقه عين، اين­ها را برداشته آورده الآن در کتب ما عده­ای از کتب به عنوان فوائد رجاليه نوشته شده اين­ها را دارد درش فوائد رجاليه اين بحث­های جرح و تعديل را دارد در اصول هم داريم در کتب دراية الحديث هم داريم اين معلوم می­شود عده­ای از اول اعتقادشان اين بود که اين را ما علم مستقل قرار بدهيم نياييم ذيل علوم مختلف قرار پس بنابراين اگر ما باشيم و طبق قاعده اگر بنا بشود علم مستقل باشد علم مستقل کبريات است و آنی که در رجال است صغريات است و ايشان دارای مکتب در رجال است يعنی در صغريات بحث کرده فلانی مجروح است فلان معدل است داری مبنی است اصلاً صاحب الجرح و التعديل يکی از کسانی است که دارای مبناست در جرح و تعديل اما تأليف ندارد اصلاً ديگر مثل کشف الظنون بهش نسبت نداده به کسی که بيست سال قبلش است و به کسی مثل ابن ابی حاتم رازی گفته کتاب معروف اگر اين شخص دارای يک کتاب معروفی بود قطعاً بر مثل ابن ابی حاتم مقدم بود، ايشان و لذا هم در خود مجموعه آثاری که ايشان دارد کتاب نام جرح و تعديل را نام نمی­برد اصلاً کتاب به نام جرح و تعديل للامام الحافظ عبدالرحمن ابن يوسف اصلاً ايشان اسم نمی­برد همچون کتابی را و لذا به ذهن من کاملاً واضح است اين شخص دارای مبانی به اصطلاح خاصی بوده يؤخذ عنه يعنی کان رجلاً حافظاً معروفاً من خراسان نزل بغداد و يؤخذ عنه فی الجرح و التعديل و اما اين­که کتاب داشته باشی و اما اين­که اصلاً شيعه باشد دارای کتاب باشد و لذا اصلاً توجه من تعجب می­کنم مرحوم آقای شيخ آقابزرگ دقت نکردند نه نجاشی اسم، اصلاً اسم او را نبردند شيخ اسم آخر نمی­شود کتاب در جرح و تعديل باشد شيعه باشد اين دو بزرگوار اسم نبرند،

س: شيعه بود اين متأخرين سنی ديگر اسم نمی­بردند ازش شذرات و اين­ها ديگر نبايد ازش اسم ببرند،

ج: اصلاً دقت کاملاً به نظر من معلوم شد حاج شيخ آقابزرگ دوبار سه بار اسم کتاب را برده معلوم شد که اين مطالب هيچ­ کدامش واقعيت عينی ندارد ايشان اصلاً کتاب در جرح و تعديل ايشان دارای مبانی، يعنی ايشان از کسانی است که يؤخذ عنه جرح و تعديل نه اين­که الّف فی الجرح و التعديل،

س: استاد بغداد خيلی از جرح و تعديل­هاش از اين آقا است

ج: اسمش را می­برند، و قال عبدالرحمن ابن يوسف انه فيه کذا دارند اسمش هست در عده،

س: عده­ای از تراجم را ايشان اصلاً در تاريخ بغداد از اين آقا آورده،

ج: خيلی را از اين جرح و تعديل،

س: فلان متروک، ثقه، انتقل البصره ثقه، رجل من الکوفه الآن دارم توصيفات مختلفی که از عبدالرحمن

ج: عبدالرحمن ابن يوسف دارد در تاريخ بغداد و غير تاريخ بغداد هم دارد، ازش نقل می­کنند اما کتاب ازش نقل نمی­کنند عرض کردم ايشان دارای مبانی جرح و تعديل است و اين مبانی در خصوصيات است عادتاً کاری که اين کرده رجالی است نه آن قواعد کلی ايشان در صغريات دارد اگر ما باشيم و طبق قاعده کبريات يک حساب دارد صغريات جزء رجال است، اصلاً يکی از فروع رجال است يعنی رجال بايد بررسی بشود، اين هم راجع به اين قسمت و اين مطلبی که، خب يک اسم بعدی قبلش دارد بعدش دارد،

س: عبارت شذرات که چيز بود آن ظاهراً

س: تذکيره را نخوانم تذکيره الحفاظ را

ج: ديگر حالا من فکر می­کنم واضح شد ديگر حالا من، می­خواهيد بعدش را هم بخوانيم چون می­خواهيم خيلی معطل نشويم،

س: ان کان حافظاً بارئاً من حالٍ اين­که اين جا چاپ شده در چاپ ديگر من الرحالين است

ج: من الرحالين، من حال خيال کردم يعنی جرح و تعديل حالا می­گوي نه رحالين است،

س: چاپ ديگر رحالين دارد

ج: درستش همين است،

س: رفته بغداد می­شود رحال ديگر

ج: نه فی طلب الحديث له رحلة فی طلب الحديث، شام و مصر و مثلاً مدينه و يمن

س: ترابلس

ج: ترابلس مغرب يعنی تا شمال آفريقا هم رفته بوده برای طلب حديث، اين را اصطلاحاً اصلاً دارند کتاب له رحلة فی طلب، اصلاً کتاب­های

س:

52: 42

ج: الرحلة فی طلب الحديث اصلاً کتاب هست به اسم الرحله فی، بفرماييد آقا بعدش اسم ابويحيي الجرجانی است،

س: ابويحيي جريانی احمد ابن داوند جرجانی نوشته زنده در قبل از دويست و نود و هشت در نجاشی صفحه 454 شماره 1231

ج: بياريد می­­خواهيد شما بگو

س: نام اين مؤلف به عنوان ابويحيي الجرجانی و بدون معرفی اين کتاب آمده است

ج: اين چهار صد که آورده اين هم جزو عجايب کار است مرحوم نجاشی اسم ايشان احمد ابن داود است خب بايد در همان اوائل نجاشی باشد مرحوم نجاشی ايشان را در باب کنی آورده

س: 1231 بلی

ج: مرحوم نجاشی ايشان را در باب کنی آورده و لذا آخر نجاشی است، و الا اسم ايشان احمد است احمد ابن داود ابن سعيد قاعدتاً بايد در اول نجاشی می­آورد و تعجب آور هم هست نجاشی اسم ايشان را بلد بوده نمی­دانم چرا در باب کنی آورده به هر حال اين راجع به نجاشی که چرا اين قدر آخر اسم ايشان را آورده خب حالا خيلی لطيف است بخوانيد، شما نه ادامه

س: نجاشی بعد گفتند شيخ طوسی در فهرست صفحه 79 شماره ده

ج: اين 79 اول آن در احمد ابن داوند شيخ طوسی در اول فهرست آورده ايشان تا آخر فهرست

س: احمد ابن داود فضاری،

ج: اين اختلاف را می­خواهم بگويم چرا يکی اول آورده يکی آخر، شيخ طوسی به عنوان احمد آورده، و نجاشی هم اين را عنوان را خبر داشته احتمال می­دهم تعمداً شايد شبهه داشته که اين درست باشد اصلاً اسمش احمد باشد اشکال داشته و الا خيلی عجيب است اسم ايشان را نياورده بفرماييد

س: و در پايان هم آورده است شيخ ذكره الكشي في كتابه في معرفة الرجال

ج: خب

س: يعني فهرست همين قدر است آقابزرگ هم در ذريعه جلد 21

ج: ببين مشكل به آقابزرگ بر مي­گرده

س: آقابزرگ آورده

ج: آقابزرگ براي ايشان كه، معرفة الرجال

س: يك كتاب معرفة الرجال بهش نسبت داده

ج: آقابزرگ به ايشان كتاب معرفة الرجال نسبت داده اين منشأ شده كه برود جزو مآخذ شماره هم زده اين مأخذ شناسي شيعه يكي از كتب رجالي بوده بعد بنويسين بخوانيد،

س: بعدش نوشته كه همين ذكره الكشي في معرفة الرجال اين آقا گفته ظاهراً از اين عبارت مشخص نمي­شود كه اين مؤلف كتاب به عنوان معرفة الرجال

ج: اين ذكره الكشي في معرفة الرجال عبارت شيخ است خوانده ذكرَه الكشي معرفة يعني ذكر كشي معرفة الرجال خيال كرده كشي كتاب معرفة الرجال براي، مراد شيخ اين بوده كشي در كتاب معرفة الرجال نام اين را برده،

س: ذكر كرده بلي

ج: خب اين خيلي خنده­دار است ديگر كشي اين­هم عبارت شيخ در فهرست است كشي در معرفة الرجال كه همين كتاب رجال اسم ايشان را برده ظاهراً حاج شيخ آقابزرگ اين جوري فهميده ذكر كشي معرفة الرجال يعني كتاب،

س: رجال ذكره من يعرف علم الرجال اين طور فهميده شايد

ج: نه كتاب معرفة الرجال كتاب رجال كشي

س: نسبت معرفة الرجال داده

س: ذكره فيمن يعرف الرجال

ج: لا، نه مي­گويد نه مي­خواهم چيز ديگر بگويم اسم اين آقا چون مرحوم نجاشي و شيخ فهرست را از فهرستات گرفتند در فهرستان اسم ايشان نيامده مرحوم شيخ مي­­خواهد بگويد اسم ايشان را ما آورديم از كتاب كشي في معرفة الرجال،

س: بلي روشن است

ج: كتاب معرفة الرجال كشي اسم ايشان را آورده كتاب به ايشان نسبت داده،

س: اولين اشتباه از كجا آمده

ج: آقابزرگ خيال كرده كشي كتاب معرفة الرجال به اين نسبت داده،

س: حالا عبارت فهرست را بخوانيد،

س:

25: 46

ج: غلط اصلاً

س: سيدنا ذكره فيمن يعرف علم الرجال

ج: لا

30: 46

س: يعني

ج: لا لا ذكره في كتاب معرفة الرجال واضح،

س: يعني عبارة معقول

40: 46

ج: ما ادري شيخ آقابزرگ كيف فهم هذا

س: ذكره في كتابه معرفة الرجال

س: مي­دانم اما اشتباه از كجا آمده

ج: شايد ذكره له الكشي معروف

س: مع الاسف هكذا الذي يكثر نقله يكثر اشتباهه ايضاً في النقل

ج: لا، شيخ آقابزرگ عجيب است، روشن شد آن وقت اين آقا از حاج شيخ آقا بزرگ حالا بعدش را بخوانيم بعد بخوان عبارت ايشان را

س: بعد ايشان گفته ظاهراً از اين عبارت مشخص نمي­شود كه اين مؤلف كتابي به عنوان معرفة الرجال داشته است،

ج: خب

س: همين قدر

س: تأليف كه است؟

ج: اين مال همين، آن وقت شماره هم بهش زده، نه حالا خيلي خنده­دار است شماره هم بهش زده يكي از كتاب­هاي رجالي كه قبل از شيخ بوده،

س: في معرفة الرجال، مأخذشناسي

ج: اسمش معرفة الرجال تأليف احمد ابن داود ابن سعيد

س: جلد 21 ذريعه صفحه 257 بخوانيد

ج: واقعاً خيلي عجيب است، اين ديگر انصافاً يعني و اين بعد اين آقا آمده بعد همان را

س: همين اشتباه را

ج: بعد هم ايشان خودش دارد مي­گويد اين اشتباه آقابزرگ فهميده

س: نه روشن اشتباه

ج: نه شماره زده جزو كتاب­هاي كه قبل از شيخ و نجاشي در علم رجال بوده

س: عبارت آقابزرگ هم باز

س: عبارت آقابزرگ اين نيست ظاهراً

س: شماره 4915 را بياريد

س: 4915 جلد21 صفحه 257 حالا عبارت آقا بزرگ

س: بلي اين چه است؟

س: شماره 4915 معرفة الرجال لابي يحيي

ج: الجرجاني

س: لابي يحيي اين­جا قرضي چاپ شده اشتباه تايپي باشد

س: همان فضاري

ج: فضاري

س: فضاري باشد احمد ابن داودالجرجاني كان

ج: كتاب معرفة الرجال بهش نسبت داده حالا اين خيلي عجيب است اصلاً واقعاً بعد اين آقا جزو مصادري كه قبل از شيخ بوده كه شيخ و نجاشي از اين كتاب ايشان استفاده كردند،

س: حالا ايشان تتمه فرمايش آقابزرگ

س: كان سنياً فتشيع ارجاع دادند به لغتنامه صفحه 936 و هو اشتباه منه لانه الفضاري الشهيد المصلوب المشهور ترجمه الشيخ في الفهرست و ذكر تصانيفه الكثيره و قال في آخره ذكره كشي في كتابه في معرفة الرجال، ظاهراً كتاب كشي منظور باشد

ج: واضح است كتاب كشي ظاهر چه است

س: ولي مدخلي كه ايشان زده معرفة الرجال زده

س: مدخل آقابزرگ هم معرفة الرجال است با همين عنوان،

س: با همين عنوان

ج: خيلي عجيب است اين ديگر خيلي واقعاً

س: اين احتمالاً اين ترتيب اين همين منزوي و اين­ها باشد يعني اين جلد شانزده به بعد را اين­ها را مرتب كردند،

ج: اين ديگر خيلي خنده­­دار است،

س:

23: 49

س: كار منزوي است پسرش

ج: يعني واقعاً روشن شد آن وقت ايشان آورده به عنوان كتبي كه قبل از شيخ بوده و نجاشي در رجال و اين­­ها استفاده كردند،

س: حاج سؤال اين­كه اگر منزوي اشتباه كردند بالاخره اين مدخل چه بوده؟ يك مدخلي بوده ديگر

س: نه خود منزوي و اين­ها كم و زياد كردند مدخل را

س: گفتم مدخل

س: بلي از جلد 16 به بعد

41: 49

ج: خيلي عجيب

س: كم و زياد كردند

ج: نه آن وقت اين آقا ملتفت شده گفته اين،

س: حالا خط آقابزرگ را مي­بينيم خطش را مي­بينيم آن وقت اين مؤلف ما ديگر نبايد مستقل به عنوان يك كتاب مي­آورد ايشان

ج: بعد خودش هم بعد می­گويد اشتباه کرد آقابزرگ آخرش نوشته که اين

س: شماره هم داد

ج: شماره هم داده، آقابزرگ هم شماره داده اصلاً واقعاً ديشب پريشب با شما صحبت شد اين­جاش پريروز واقعاً يک صحبت­های است که آدم متحير است اصلاً چه کارش بکند يعنی اشتباهات گاهی تا يک حد غير قابل تصور جلو رفته خب حالا اين مال اين حالا عبداللتيا و التی عبارت نجاشی را اول بخوانيد،

س: سيدنا هذا معنی يحتاج

23: 50

الی زماننا

ج: الی زماننا عجيب و غير يعنی، انسان واقعاً يتحير آن وقت آقای خويي هم نوشتند عرض کردم آقای خويي در چاپ نجف الحمدالله عوض کرده من دارم چاپ نجف را آورديم عبارت ايشان را نگاه کرديم آقای خويي نوشتند پانصد کتاب در رجال قبل از نجاشی موجود بوده پانصدتا علی ماذکره الشيخ فی مصفی المقال، الحمدلله در چاپ­های بعد کردند نيف و مأة کتاب، حالا پانصد خمس مأة کتاب شد نيف، ايشان هم شماره گذاری کرده تا صد و هفده، آن­های که قبل از شيخ و نجاشی بودند تا صد و هفده، اين احدی المشايخ مال همان آقا که تحقيقی به اصطلاح مراجعات و اين­ها هم دارد آن اصلاً شنيدم کتاب تأليف دارد جزو کتبی که قبل از شيخ و نجاشی در رجال نوشتند کتاب مستقلی شده نديدم کتاب را ما فعلاً چون از اين کتاب را به عنوان مصدر نه اين­که می­خواهيم مناقشه می­کنيم با ايشان به عنوان اين­که چون عدد داده و طبق عدد حساب بکنيم، آقا اصلاً عبارت شيخ را بخوانيد،

س: يا نجاشی را هم بخوانيد

ج: اول عبارت نجاشی را بخوانيد آن چون يک نکات لطيفی دارد من عبارت نجاشی را يک شرح بدهم چون نجاشی خيلی شرح می­دهد حالا شما که الآن نجاشی را ول کردی، منشأ بشود بلی قال النجاشی ابويحيي الجرجانی،

س: شماره 1231 صفحه 454

ج: آخر کتاب است آخر کتاب بفرماييد،

س: قال الکشی کان

ج: ببينيد دقت کنيد صاف می­گويد قال الکشی، اين نکته­اش چه است می­خواهد چه بگويد حالا بگذاريد من بعد

س: اجل اصحاب الحديث

ج: اجل هم داريم اجله هم داريم جلة اصحاب حديث هم داريم نسخ کشی اين­جا واضح نيست خيلی خوب من اجل اصحاب الحديث اين اصحاب الحديث يعنی از خط رأی و قياس و اين­ها نيست از خط محدثين مثل احمد ابن حنبل و اين­ها خب،

س: خود اين کشی که الآن چاپ شده من اجلة اصحاب الحديث

ج: عرض کردم خود کشی چاپی هم و عجيب اين است که نجاشی اسم هم نمی­برد يک نکته يک نکته می­خاهيد حالا بياريد چون اول کار است،

س: يعنی فقط اين ابويحيي جرجانی می­گويد

ج: بلی

س: چون خود کشی اين طوری است و ابويحيي الجرجانی اسمه احمد ابن داود ابن

ج: خيلی عجيب است اسم می­برد کشی ايشان نجاشی اسم نمی­برد اين هم خيلی عجيب است

س: حتی شبهه درش هست

ج: نه غير از شبهه بعد اگر می­خواهيد در بياريد کتاب نجاشی مثلاً می­گويد ذکره ابوعمرو الکشی فيما اخبرنی به فلان عن جعفر ابن محمد عنه به اين عن جعفر ابن محمد را بياريد، يعنی نجاشی بعضی از جاها اين قدر دقت دارد وقتی می­خواهيد يک مطلبی را از کشی نقل بکند سندش را به کشی می­آورد می­گويد ذکره ابوعمر الکشی بعد سندش فيما اخبرنی به فلان عن جعفر ابن محمد عنه به بعد آن مطلب را از کشی نقل می­کند، اين­جا اصلاً سند نمی­آورد اين­جا اصلاً سند خودش را به کشی نمی­آورد اصطلاحاً اين مرحوم نجاشی می­خواهد چه کار کند، می­خواهد بگويد من که از کشی نقل می­کنم حکايت است نه روايت، اين نکته فنی را دقت کنيد من می­خواهم يک مطلب از کتاب کشی که موجود بوده نقل بکنم نمی­خواهم بگويم من سند دارم به اين عبارت يعنی به عبارت اخری ايشان دارد حکايت می­کند کلام کشی را اگر حکايت کرد نسبت نجاشی و ما علی حد سواء، اين نکته را خوب دقت کنيد،

س: کشی الآن بلی

ج: چون ما هم کشی که مقابل هست نقل می­کند

س: وجاده می­شود ديگر

ج: ما هم نقل می­کنيم نجاشی هم نقل می­کند، بلی اگر نجاشی سند داد آن می­شود روايت اگر بعض از جاها بياريد عن جعفر ابن محمد عنه به، ذکره ابوعمر الکشی فيما اخبرنی چند مورد دارد فيما اخبرنی، وقتی می­گويد قال الکشی ببينيد اصلاً به نحو قال اصلاً من عرض کردم کراراً و مراراً نجاشی حتی در مشايخش اگر گفت قال يعنی اعتماد نکرده همين مثلاً فرض کنيد ابن عياش، ابن عياش را می­گويد کان صديقاً لی بعض جاها می­گويد قال ابن عياش در کتاب نجاشی يکبار ندارد اخبرنی ابن عياش آقای خويي اشکال کردند نجاشی گفته از ابن عياش نقل می­کنم چندجا نقل کرده يک­جا آقای خويي ملتفت شدند، مرحوم آقای ابطحی هم توضيح دادند مرحوم نجاشی از ابن عياش به عنوان اخبرنی و حدثنی نقل نمی­کند اما به عنوان قال چرا شايد بيست و بيست و يک مورد از احمد ابن الحسين ابن غضائری نقل در تمام آن­ها می­گويد قال ابن الحسين، خيلی مقيد است ده­ها مورد از ابن نوح استاد مسلم ايشان به عنوان اخبرنی نقل می­کند بعض­ جاها می­گويد قال ابن نوح تا گفت قال ابن نوح گير دارد،

س: بلی اولين موردی که ايشان از کشی نقل می­کند با قال است بعد هم اشکال می­کند، ابراهيم ابن نوح

27: 55

می­گويد انتقل الی قم، قال ابوعمر الکشی تلمذ يونس ابن عبدالرحمن ابن اصحاب الرضا هذا قول الکشی و فيه نظر،

ج: می­دانم نه نه قال الکشی في ذکره ابوعمر فيما اخبرنی سندش را می­آورد سند من نکته­اش اين است سند می­آورد اگر قال الکشی گفت حکايت است سند که می­آيد روايت است

س: بلی مثلاً در مورد حسن ابن علی ابن ابی حمزه دارد می­گويد قال ابوعمر کشی فيما اخبرنا به محمد ابن محمد عن جعفر ابن محمد عنه،

س: ببينيد خيلی دقيق است نجاشی خيلی عجيب است وقتی می­­خواهد رو کلامش حساب بکند يعنی سند را اين­ را اصطلاحاً اين­که فرمود فارجعوا فيها الی روات احاديث روايات احاديث در آن زمان معنايش اين بود روات احاديث يک درجه عالی فقاهت بود اصلاً روات احاديثنا فقهاء است يعنی مراد، اين حکايت است نه روايت و لذا می­گفتند سمعت فلان اين اگر گفت سمعت اين روايت نيست و لذا ما عرض کرديم رَويت نقل شده رُويت نقل شده، رُوِّيت هم نقل شده و خوب است فرق اين جور بگذاره رَويت اين حکايت است، رُويت به معنای اين­ است که من از استادم گرفتم و به با شرائط اخذ روايت ازش گرفتم روّيت ازش گرفتم و اجازه گرفتم روايت بکنم خوب دقت کنيد، البته اين فرق را من نديدم اما انصافاً وقتی آدم در عبارات تصريح ندارند به اين فرق دقت بکند اين نکته فنی که رَويت باشد و ماکان فی هذا الکتاب فقد رَويت هم خواندند رُويت هم خواندند روّيت هم خواندند روّيت يعنی تحملت هذا الحديث بشرائط تحديث و اجازنی فی نقل الرواية اجازنی رواية الحديث و قال لی لک ان تروی هذا الحديث اين­جا می­گفتند روّيت ببينيد اين­جا می­گويد قال ابوعمر فيما اخبرنا به وقتی اخبرنا گفت اين اهل سنت دارند معروف است اگر اخبرنا گفت يعنی جماعتی بوديم اخبرنی تنها بودم، فيما اخبرنا يعنی مرحوم شيخ نجاشی در درس شيخ مفيد چون محمد ابن محمد مراد مفيد است ديگر، فيما يعنی در درس شيخ مفيد آن وقت جعفر ابن محمد که ايشان می­­آورد مرحوم شيخ مفيد اگر می­گويد جعفر ابن محمد غالباً مرادش به اصطلاح ابن قولويه است اين­جا جعفر ابن محمد مرادش پسر محمد ابن مسعود عياشی است، عياشی معروف محمد ابن مسعود پسری دارد به نام جعفر که توثيق آن طور نشده مثلاً فاضل ايشان در سمرقند بوده چون کتاب عياشی و کتاب کشی اين­ها در سمرقند تأليف شدند از حوزه­های ما دور بودند ايشان راوی اين کتب به بغداد است يعنی جعفر ابن محمد ابن مسعود عياشی راوی اين کتب کتاب کشی کتاب پدر کتب پدرش به بغداد است و تا آنجای هم که من خبر دارم من از آن کتاب کشی و از کتاب عياشی غير از اين راه نداريم اين راه را هم خود نجاشی نجاشی را بياريد شما نجاشی را می­خواهيد بياريد يا شيخ هم دارد فرق نمی­کند نجاشی بياريد در محمد ابن مسعود عياشی و در کشی در هردو اخبرنا بکتبه فلان عن جعفر ابن محمد ابن مسعود عن ابيه، يا عن الکشی پس سند الآن اما وقتی که آمد گفت قال الکشی يعنی به نحو حکايت دارد حکايت می­کند روايت نمی­کند تحمل نمی­کند بخوانيد بعد عبارت ايشان را خيلی نجاشی دقيق است انصافاً

س:

22: 59

بخوانم

ج: بلی عبارت همان ابويحيي جرجانی چون ديگر يک کمی خسته دارم می­شوم يواش يواش تمامش کنيم، بفرماييد

س: اصحاب الحديث اهل سنت منظورش است؟

ج: بلی از اهل سنت بوده بلا اشکال

س: رزقه الله هذا الامر و صنف من يا

س: رزقه الله هذا الامر يعنی

ج: شيعه شد

س: شيعه شد

ج: بلی

س: بلی

س: صنف فيه يا منه رد علی الحشويه تصنيفاً کثيراً

ج: عمده ردش بر حشويه گفته شده حشَويه هم خوانده شده حالا بحث دارند که حَشويه است يا حشَويه حالا به هر حال وارد نشويم

س: در اين کشی چاپ شده تصنيفات کثيره

ج: بلی عبارت شيخ به عبارت کشی نزديک­تر است عبارت نجاشی چون نمی­خواهم الآن وارد اين بحث بشوم مقارنه بين عبارت شيخ و نجاشی و کشی فعلاً اجمال نه می­خواهم نکات فنی عبارت نجاشی را بگويم بفرماييد

س: اسم کتاب­ها را برده که می­خواهيم؟

ج: نه نمی­خواهد فايده ندارد،

س: چون طولانی است بعد، کتاب­هايش را کتاب­هايش را فقط اسم می­برم

ج: اسم­های کتاب­ها را خوب دقت بکنيد نجاشی وقتی اسم کتاب را می­برد طريقش را هم می­نويسد اجازه را هم می­­نويسد هيچ اجازه ندارد،

س: معرفة الرجال هم

ج: و مرحوم کشی در رجالش اصلاً مرحوم کشی فهرست ندارد معلوم می­شود اين­ کتاب­ها اصلاً در آن وقت در نيشابور حالا چون يک شرحی دارد ايشان در نيشابور بود با محمد ابن يحيي زهلی البته ايشان نوشته رازی به نظرم نيشابوری مراد باشد، ديگر آن چون نمی­خواهم وارد بحث حال ايشان و اوضاع ايشان بشوم ايشان معلوم می­شود کتاب­های داشته که طبق قاعده معروف در بازار موجود بوده اصلاً در اجازات نيامده، کشی هم همين را نوشته شيخ هم همين روايت کشی را دارد،

س: شيخ هم در فهرست کتاب­ها را بيشتر اسم برده ولی باز سند ندارد

ج: سند ندارد مراد نجاشی روشن شد اولاً نجاشی معتقد است که کتاب کشی کتاب کبير فی الرجال کثير الاغلاط ايشان تعبيرش اين است مرحوم شيخ در تعبيرش دارد کتاب کبير فی الرجال کثير المنافع دوتا ديدگاه مختلف و حق هم با نجاشی است اين کتاب اغلاط زياد دارد بعد هم ببينيد خيلی عجيب است نجاشی ديديد اين عبارتی را که می­خواهد از کشی نقل کند از فن فهرست خارج است چون فهرست در پيش شيعه تتمه رجال است يعنی همچنانکه در مباحث رجالی راجع به سند بحث می­شود در فهرست در پيش شيعه اجازا مطرح می­شود مثلاً در فهرست ابن نديم نداريم ما اصلاً اجازات ندارد الآن در فهرست­های که غربی­ها دارند اجازه فهرست­های تحقيقی دارند تطبيقی دارند تاريخ و الی ماشاءالله فهرست نوشتند يعنی وقتی من عرض کردم فهرست نجاشی که ما داريم اين غربی­ها هيچ کدام اين جور فهرست ننوشتند نه اين­که به خاطر اين­که اين­ها مشکل دارند چون مرحوم نجاشی فهرست را از زاويه حجيت نوشته اسامی کتب را از ناحيه حجيت نوشته،

س: يعنی همه­اش تعليق دارد با اجازه

ج: يعنی به عبارت اخری برای اين­­که به اين کتاب عمل بشود يا نشود اين کتاب بين شيعه معروف بوده يا نبوده؟ له کتاب رواه جماعات من اصحابنا ذکر اين طروق مجرد اعتبار مجرد شهرت نيست ذکر اين تفنن نيست ذکر اين طروق به خاطر اين­که آيا اخذ بکنيم يا نکنيم؟ خب مسيحی­ها که به اين روايت اخذ نمی­کنند اصلاً در دنيای غرب بحث حجيت مطرح نيست اصلاً، نکته­ای دارد که حجيت را مطرح بکنند نه اين­که اين قصور است چون يک آقای نوشته بود تعجب می­کنم از مددی مثلاً گفته غربی­ها نه، نه تعجب ندارد چون کارشان نيست کارشان نيست که بيايند رجال را از و لذا خوب دقت کنيد نجاشی وقتی می­آيد نقل کند می­گويد آقای کشی تو اصلاً سند به اين کتاب نداری تو اجازات نيامده، می­خواهد بگويد من اين مطلب را نقل کردم به خاطر نقلش در کشی، مثل اين­که گاه گاهی اشاره به کتاب ابن نديم دارد نديم هم همين طور آن­هم اجازه ندارد شيخ هم گاهی از نديم نقل می­کند آن­هم اجازه ندارد در کتب فهارس غربی هم اجازه، طبيعی که اجازات نباشد پس مشکل اين کتاب اولاً هيچ کدام­شان کتابی در رجال به ايشان نسبت، نمی­دانم چرا شيخ نوشته ذکره الکشی فی معرفة الرجال خيال کرده حاج آقابزرگ کتاب معرفة الرجال الی آخر آن­که خب واضح شد نه نجاشی نه شيخ هيچ کدام کتابی در رجال به ايشان نسبت ندادند، حالا غير از اين­که اصلاً اين مصدر ندارد غير از اين­که اين مطلب اصلاً در ماوراء النهر آمده چون سمرقند ماوراء النهر است، عرض کردم اين آمون دريا سيحون و جيحون به اصطلاح دو رود مهم اين ذيلی جنوبی سيحون و جيحون که الآن هم مثل مرو و بلخ و اين­ها باشد جزو خراسان قديم است که الآن جزء افغانستان است از سيحون و جيحون است به اصطلاح ماوراء النهر يا خارزم خوارزم می­گفتند خارزم آن است ديگر مثل سمرقند و بخارا اين­ها همه بالای به اصطلاح بالای نهر اند، يعنی بالای سيحون و جيحون اصلاً ما در شيعه در آن­جا خيلی کم داريم افرادی که رفتند از جاهای ديگر و آن­جا ساکن شدند و احتمالاً غالب­شان هم جزو غلات بودند ديگر حالا چون بعد می­خواهم راجع به مصادر کشی صحبت کنم اين قسمت را آن­جا انشاءالله بيان می­کنم غلات سياسی نه غلات عقايدی اين­که نجاشی می­گويد حدثنی نصر ابن صباح کان من اهل الارتفاع اين­ها غالباً اهل ارتفاع يا غلات بودند ليکن غلات سياسی بودند توضيحاتش را بعد عرض می­کنم به هر حال دقت بکنيد مرحوم کشی اسم اين آقا جرجانی گرگان، جرجانی بوده و سنی بوده شيعه شده به عنوان بحث رجالی آورده اين مرحوم نجاشی می­خواهد بگويد اين مقداری که ايشان اسم برده اين مقدار رجالی، فهرستی نيست ليکن ايشان چون کشی اسم برده و گفته شيعه بوده برداشته کتاب­هايش را اسم برده و الا نه در فهارس آمده نه شيخ اصلاً از کتاب­هايش چيزی ديده نه نجاشی همه­شان هم به نقل کشی هم شيخ هم نجاشی فقط شيخ دارد ذکره ابوعمر الکشی فی معرفة الرجال مرحوم حاج شيخ آقابزرگ نمی­دانم چطور شده خيال کرده ابوعمر کشی کتابی به نام معرفة الرجال به ايشان نسبت داده، در کتبی که شيخ نسبت داده و نجاشی نسبت داده و آنچه که الآ در کشی است در هيچ کدام کتابی به نام رجال نيامده غرض اين­­که ايشان اين هم برايش شماره زده يکی از کسانی که رجال در شيعه نوشته قبل از کذا، اين طور اين مطلب هم اساسی دقيق ندارد فقط يک سؤال می­ماند آيا اين مطلب که فلانی کتاب دارد خوب دقت کنيد و بدون ذکر اجازه، با ذکر اجازه گفتيم می­رود در فهرست بدون ذکر اجازه اين می­رود در رجال، يا اصلاً در رجال هم نمی­رود می­رود در تراجم مثل فرض کنيم کتابی اين­کتاب روضات الجنات مثلاً

س: آن­که حجيت ندارد برود در تراجم

ج: چون چرا؟ چون ترجمه اين را نوشته کان سنياً رزقه الله هذا الامر و الّف هذه الکتب، نکته فنی روشن شد ما الآن سه­تا علم داريم که خيلی باهم نزديک­ اند يکی فهرست است اين در فهرست نمی­آيد چرا؟ چون طريق ندارد، وقتی طريق نيامده در فهارس نيامده چون راهی نداريم که اين­ کتاب­ها راه بهش داشته باشيم کتاب­های که ايشان اسم می­برد،

س: يعنی فهارس منحصر است به اين­که با اجازه باشد

ج: با اجازه بايد باشد، اينی که می­گويد مثلاً ذکره اصحاب الفهرستات، مرحوم نجاشی اين فهرستات آن­های است که طريق است طريق دارند پس جزو فهرست نيست، آيا جزو رجال هست؟

س: جرح و تعديل بايد بشود

ج: نه حالا جر و، کتاب­ها متفرقه است، ربطی به حديث هم حشويه و مثلاً مفاخرة البکری و العمريه اصلاً ربطی به رجال مصطلح ما ندارد حالا اين نکته فنی است اين يک نکته فنی است ببينيد اين­ها چقدر در دنيای اسلام رو اين­ها کار شده کتاب کشف الظنون معرفة روات الاخبار را بياريد کلمه معرفة روات الاخبار کشف الظنون را بياريد،

س: معرفة روات الاخبار

ج: اين نکته فنی را خوب دقت کنيد، اين را ما الآن بخواهيم تصنيف کنيم کشی در رجالش آورده نجاشی هم به عنوان قال الکشی يعنی نکته رجالی آن­هم به نحو حکايت آورده نه به نحو روايت، من عرض کردم بعضی از مطالبی که نجاشی نقل می­کند ما هم برای ما وجدانی است اصلاً نمی­خواهد از نجاشی نقل بکنيم اينی که کشی اين را گفته در کشی است الآن تازه نجاشی هم با عنوان اين­که من نقل می­کنم با سند در کتاب کشی ديدم خب ما هم می­بينيم نکته­ای ندارد که اين نکته­ای ندارد که ما از نجاشی نقل بکنيم نجاشی مطلبی را دارد می­گويد نقل کرده از کتاب کشی ما هم بعينه و به عهده هم نگرفته، اخبرنا شيخ مفيد عن فلان به عهده هم نگرفته خب ما هم می­بينيم اين يک جور نکته خاص، اين يک نکته­ای است که ما در خيلی از افرادی که الآن اسمائش آمده آقايون خيال کردند مثلاً اين توش يک نکته، گفتيم آقا اين مطلبی که اين آقا دارد می­گويد ما هم داريم می­بينيم ديگر نمی­خواهد اسم آن آقا ببريم نمی­خواهد اسم نجاشی را ببريد نمی­خواهد اسم شيخ طوسی را اين دو بزرگوار از کتابش به نحو حکايت آوردند ماهم خوب می­بينيم اين­که هيچی هيچ ارزش خاصی ندارد اين عبارت نجاشی فعلاً هيج ارزش خاصی ندارد اين معرفة روات الاخبار را بياريد، يک مدخل زده در کتاب کشف الظنون به عنوان معرفة روات الاخبار

س: پيدا نمی­کنم

ج: چرا در جلد يک است،

س: دو باشد

ج: نه به عنوان روات الاخبار

س: پس بنابر مبنای شما فهرست ابن نديم می­شود جزء تراجم و حال آن­که هيچ کس اين حرف را نزده؟

ج: جزو فهرست­ها چون کلمه، نه فهرست را به معنای شيعی نگرفتند، يک فهرستی هست عبد خير آن به معنای شيعی است اما آن اجازات است باز غير از فهرست شيعی است فهرست عبدالخير که مال اندلس هست چاپ شده ديگر آن فهرست عبدالخير را من دقت کردم اجازات است، ما هم الآن فهرست نجاشی عده­اش اجازات است چون يک توضيحی داديم که اصلاً اين فهرست چون بعد انشاءالله توضيح می­دهيم فهرست نجاشی جمع بين فهرستات و اجازات است مثلاً مرحوم شيخ مفيد فهرست نداشته اما اسمش زياد است همين­جا هم اسمش هست احتمالاً هم شيخ مفيد به شيخ طوسی و شيخ نجاشی اجازه داده اجازات است نه جزو فهارس، اما ابن الوليد فهرست است ابن بوته فهرست است شيخ صدوق فهرست است ابن قولويه فهرست است، اين­ها فهرستات اند، و عرض کردم آنی که ما الآن رسماً فعلاً فارق بين اجازات و فهرست شخص اگر طروق خودش را به کتب بيان بکند به مخاطب خاص می­شود اجازات مخاطب خاص نباشد می­شود فهرست اگر گفت آقا اجزت لک آقای دشتی از من نقل کن اين کتاب از اين­جا اين کتاب، اين می­شود اجازه اگر گفت آقا من طريقم به کتاب فلان اين است به طريق، مخاطب خاص نبود می­شود فهرست عادتاً مراد اين است عادتاً ممکن است اين­که می­گويم عادتاً چون نجاشی يک عبارتی دارد که ظاهراً اين دوتا را قريب هم گرفته حالا من الآن وارد توضيحش نمی­شوم اما اگر ما باشيم و اصطلاح اصطلاح صحيح بايد اين طور باشد اجازات نقل طروق انسان به کتب است به مخاطب خاص فهرست نقل طروق انسان به کتب است بدون مخاطب خاص

س: مثل فهرست نجاشی

ج: مثل فهرست نجاشی

س: ولی آن اگر غالب که به شخص خاص داده

ج: بلی آقا

س: ثقه و عين و اين­ها جزو نجاشی هست، رجال هم درش هست

ج: خب نجاشی چون در اول جلد اول نيامده اول جلد دوم می­گويد فهرست مصنفات و ما قيل فی بعضهم من مدح او ذم ظاهرش اين جمله معترضه است به اصطلاح يعنی کتاب من اساساً در فهرست است اما گاهی در اثناء هم من مباحث رجالی می­آورم يا حتی ترجمه می­آورم،

س: بلی

ج: دقت فرموديد، اما اين واضح است که در اثناء است خود کتاب نيست دقت کرديد حالا نياوردی معرفة الروات

س: اين عبارت تعبيرش اين است علم الصفات و الضعفاء من روات الحديث

ج: من روات الحديث بخوانيد

س: و هو من اجل نوع و افخمه من انواع علم اسماء الرجال فانه قال الی معرفة صحة الحديث و سقمه و الی الاحتياج فی امور الدين و تميز مواقع الغلط و الخطأ فی هذا الاصل الاعظم الذی عليه مبنی الاسلام اساس الشريعه،

ج: نه اين نيست نه خب پس حالا و اين فعلاً باشد تا بحث بعدی من خودم عبارت کشف الظنون را می­آورم اين خود کشف الظنون يک علمی به معنای معرفة روات الاخبار دارد بعد می­گويد به نظر من اين داخل در رجال است، اين را بايد توضيح بدهيم علم معرفة روات را داخل در رجال بدانيم يا ندانيم

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين